



روایت کارگاه چین‌کشی یحیی ضیایی و شاگردانش در محله شهید باهنر
 که تاروپود فرش‌های دست‌باف را هنرمندانه منظم می‌کنند

۵۴

زیرپوست فرش



عکس: فهیمة فرخی/شهرآرا

روایت محمد خواجه از خاطرات ۴ دهه زندگی
 در محله‌های سجادیه، رضاییه و مهدی‌آباد
رد پدر بزرگ در خاطرات شیرین

۶



اهالی محله چهنو

۳ از حضور معتادان و احساس ناامنی
 در پارک رز می‌گویند
بوستانی به کام بزهکاران

مراسم عزاداری رحلت پیامبر اعظم (ص)

۷ و شهادت امام رضا(ع) در محله شهید آوینی برگزار شد
۳ شب همدلی در کتابخانه رسالت

همسایه به همسایه، دیدار چهل وسوم، کوچه شهید شیرنژاد ۱۸

روضه‌ای که همسایه‌ها را خواهر کرد

مریم دهقان یک روضه خانگی در محرم سال ۱۳۷۹، شروع آشنایی آمنه جونابادی وزهره رنجبر می‌شود: آشنایی‌ای که باریک‌بینی‌های روزمره و حضور در برنامه‌های مسجد، کم‌کم رنگ رفاقت می‌گیرد. چند سال بعد، سکینه فناپی هم به جمعشان اضافه می‌شود. حالا این سه همسایه، سال‌هاست در شادی و سختی کنار یکدیگرند: از روضه‌های خانگی و فعالیت‌های محله‌ای تا روضه‌های سخت کرونای که محبت، همسایه‌ها را بیشتر به هم نزدیک کرد.

تازه‌واردی که معتمد شد

آمنه جونابادی در نظر همسایگان فعال فرهنگی و معتمد است. او عضو شورای اجتماعی محله و فرمانده پایگاه بسیج مبارکه خاوران مسجد صاحب‌الزمان (عج) است و مدت‌ها در شورای حل اختلاف محله هم به عنوان همیاران مسجد فعالیت کرده و جدا از این چند باری هم، زن و شوهر یا دو همسایه و هم محلی‌ها را با هم آشتی داده است.

آمنه خانم سال ۱۳۷۹، همراه همسرش از سیستان و بلوچستان به مشهد آمد و اوایل در اینجا غریب بوده است. او تعریف می‌کند: اینجا کسی را نمی‌شناختم. همسر من رفت سر کار و من همه روز را در خانه بودم. محرم همان سال، زنگ خانه‌مان به صدا درآمد و یکی از همسایه‌ها، من را به روضه‌های خانگی دعوت کرد. از خدا خواستم و سریع رفتم. تمام ۱۰ روز دهه اول محرم را در روضه‌های خانگی همسایه‌اش فاطمه خانم شرکت کرد و همان‌جا با زهره رنجبر، عروس فاطمه خانم، آشنا شد. این آشنایی پای آمنه را به فعالیت‌های مسجد و محله هم باز کرد.

سلام و علیکی که ماندگار شد

یکی از نزدیک‌ترین همسایه‌هایی که در این سال‌ها همراه آمنه بوده، زهره رنجبر است؛ کسی که آشنایی‌شان از همان روضه‌های خانگی شروع می‌شود. خودش روایت آشنایی‌شان را این‌طور تعریف می‌کند: بعد از آن ۱۰ روز روضه، هر جا آمنه را در محله می‌دیدم، با او گرم صحبت می‌شدم؛ در مغازه، مسیر اتوبوس، خانه همسایه‌ها یا مراسم مسجد. همین دیدارهای ساده، رفاقت‌مان را محکم‌تر کرد.

همسایه‌ها او را مجلس گردان و روضه دار می‌شناسند. خانه زهره خانم در مراسم معنوی روضه برقرار است. حتی برای تولد ها و شادی‌ها هم در خانه‌اش مولودی خوانی دارد. از نظر اخلاقی هم روابط عمومی خوبی دارد و با همه مهربان است. او می‌گوید: همسایه‌ها لطف دارند اما خوبی خودشان است. ما در این کوچه بداخلاق و بی‌محبت نداریم. از این همسایه‌ها خوبی دیده‌ایم و بس. سومین همسایه‌ای که معرفی می‌شود، سکینه فناپی است؛ همسایه‌ای که روزهای کرونا، رفاقتش با آمنه و زهره را به مرحله تازه‌ای رساند.

همسایه‌ای که تنها نماند

سکینه فناپی به قول همسایه‌ها، اصلاً اهل غرور نیست و در هر مجلسی، یک گوشه کار را می‌گیرد. از آماده‌سازی قبل از مراسم تا پذیرایی و شست و شوی ظروف. زهره خانم درباره‌اش می‌گوید: کافی است کمی از او بخواهیم. انصافاً از جانش مایه می‌گذارد و تا آخرین لحظه کمک می‌کند.

سکینه دوست صمیمی زهره و آمنه است. نقطه پررنگ این رفاقت، از روضه‌های شیوع کرونا آغاز شد؛ سکینه خانم تعریف می‌کند: در آن دوران به کرونا مبتلا شدم و در خانه افتاده بودم. آمنه و زهره همراه چند نفر دیگر از همسایه‌ها به عیادت آمدند و در انجام کارها کمک کردند. محبتی که هیچ وقت فراموش نمی‌کنم.

این اتفاق آن قدر خوب و زیبا بوده که بعد از آن تبدیل به سنت می‌شود. سکینه خانم می‌گوید: ایده کمک به همسایه‌های بیمار در محله از همین‌جا شکل گرفت. حالا معمولاً چند نفر از اهالی با کمک یکدیگر مبلغی جمع می‌کنیم تا هر زمان یکی از همسایه‌ها بیمار شود، برای عیادت او دست خالی نرویم.



همسایه به همسایه



منطقه ۵؛ میزبان ۹ هزار زائر

عطائی: شهرداری منطقه ۵ مشهد در دهه آخر صفر با آماده‌سازی مراکز اسکان، توسعه خدمات شهری، تأمین امکانات بهداشتی و ارائه خدمات پزشکی، برای میزبانی از زائران رضوی آماده بود.



ظرفیت اسکان شبانه‌روزی

۹ هزار نفر زائر



سالن‌های اسکان زائران

سالن چندمنظوره مدیریت بحران شهید علیمردانی، سالن ورزشی شهدای مدافع حرم، فرهنگ‌سرای امت و بوستان وحدت



خدمات پزشکی ارائه‌شده

۳۰۰ زائر توسط تیم دوام ثامن منطقه



ظرفیت‌های اسکان منطقه

۲ هزار نفر در سالن‌ها و فرهنگ‌سراها و سایر زائران در چادر اسکان



اقدامات شهرداری

پاک‌سازی ۵ کیلومتر مسیر ورودی زائران از ورودی جاده میامی، شست‌وشوی ۴ هزار متر از کانال‌های سطح منطقه، تأمین امکانات بهداشتی ۴ دستگاه کانکس سرویس بهداشتی در نقاط مختلف منطقه، نصب ۱۰۰ سازه پرتابل نگهداری پسماند در مراکز اسکان و مسیرهای تردد زائران و ۱۲ هزار و ۵۰۰ متر پاک‌سازی بوستان‌ها و مسیرهای اصلی



اهالی محله چهنو از حضور معتمدان و احساس ناامنی در پارک رز می‌گویند

بوستانی به کام بزهکاران

سحر نیکوعقیده | بوستان رز درست ابتدای بولوار مصلی در محله چهنو قرار دارد و می‌تواند جایی برای چند دقیقه نشستن، قدم زدن یا بازی بچه‌ها باشد. اما سال‌هاست تصویر دیگری از این بوستان در ذهن اهالی شکل گرفته است. حضور معتمدان و افرادی که به گفته ساکنان گاهی برای سرقت در محدوده پرسه می‌زنند، باعث شده است خانواده‌ها کمتر پا به داخل پارک بگذارند. اهالی می‌گویند به ویژه عصرها، گوشه و کنار بوستان محل تجمع معتادانی می‌شود که بعضی وقت‌ها حتی در فضای باز مشغول استعمال مواد مخدر هستند؛ وضعیتی که آرامش را از تنها فضای سبز این محدوده گرفته است.



چند قدم آن طرف‌تر، چسبیده به پارک، کتابخانه نواب صفوی قرار گرفته است؛ کتابخانه‌ای که بخش زیادی از اعضای آن رانوجوانان تشکیل می‌دهند. پشت ساختمان، روی بخشی از دیوار، لکه‌های سیاه و دوده نشسته است. رنگ دیوار در قسمت‌هایی تغییر کرده و آثار سوختگی به چشم می‌آید؛ نشانه‌ای از آتشی که ظاهراً شب‌ها در این گوشه روشن می‌شود.

سید محمد مدنی، از مسئولان کتابخانه نواب صفوی، می‌گوید مسئله امنیت بارها از سوی اعضای کتابخانه مطرح شده است. او توضیح می‌دهد که بسیاری از مراجعه‌کنندگان، دختران و پسران نوجوانی هستند که برای درس خواندن یا استفاده از کتابخانه به اینجا می‌آیند؛ «بچه‌ها بارها به ما گفته‌اند که از وضعیت پارک راضی نیستند. بعضی از نوجوان‌های می‌گویند وقتی می‌خواهند از پارک رد شوند، احساس امنیت نمی‌کنند. بعضی خانواده‌ها هم ترجیح می‌دهند فرزندشان تنها به کتابخانه نیاید. این برای یک کتابخانه محلی شرایط خوبی نیست».

تمهیدات ویژه برای نظارت بیشتر

مشکلات و گلایه‌های اهالی را با رئیس اداره ناحیه یک منطقه ۶ در میان می‌گذاریم. سید مجید پورحسینی در پاسخ می‌گوید: وضعیت بوستان رز نسبت به گذشته بهتر شده و بارها اندازی هتل پنج ستاره در مجاورت پارک، حضور و رفت و آمد در این محدوده بیشتر شده است.

به گفته او، نیروهای انتظامی هم نظارت بیشتری بر بوستان دارند. پورحسینی توضیح می‌دهد: به تازگی یک پاکبان از نیروهای شهرداری داخل پارک مستقر شده است و یک نفر نیروی انتظامی هم حضور دارد. این دو نیرو با کالانتوری هماهنگ کرده‌اند تا گشت و سرکشی بیشتری در پارک انجام شود و اگر موردی مشاهده شد، سریع‌تر رسیدگی کنند.

با این حال او تأکید می‌کند که موضوع رادوباره و بانیهوهای مستقر در محل در میان می‌گذارد تا نظارت بر بوستان بیشتر شود و حضور افراد آسیب‌زا، آرامش خانواده‌ها و مراجعه‌کنندگان را تحت تأثیر قرار ندهد.

بوستانی که برای اهالی نیست

روز از نیمه گذشته است و اولین چیزی که اینجا تو جهم را جلب می‌کند، خلوتی بوستان است. هوا هنوز خنک است، درخت‌ها سایه‌شان را روی مسیر انداخته‌اند و نیمکت‌ها خالی مانده‌اند. از آن شلوغی معمول بوستان‌های محلی خبری نیست؛ نه صدای بازی کودکانی می‌آید و نه خانواده‌ای گوشه‌ای نشسته است.

چند دقیقه‌ای که در پارک می‌مانم، دلیل این خلوتی را می‌فهمم. در گوشه‌ای از بوستان چند نفر نشسته‌اند و در قسمت دیگری مردی با یک کیسه ضایعات در دست، میان درخت‌ها قدم می‌زند. کمی جلوتر چند ضایعات جمع‌کن‌رامی بینم که گونی و کارتن‌هایشان را کنار خود گذاشته‌اند. حضورشان به تنهایی شاید اتفاق عجیبی نباشد، اما وقتی بارت و آمد افرادی که اهالی آن‌ها را معتاد می‌دانند و از سابقه سرقت در این محدوده می‌گویند کنار هم قرار می‌گیرد، فضای پارک دیگر چندان شبیه جایی نیست که خانواده‌ها برای گذراندن ساعتی آرام انتخابش کنند.

حس ناامنی برای اعضای کتابخانه

زنی که دست کودک خردسالش را گرفته، از مسیر بوستان با سرعت عبور می‌کند. سمیه عارفی، ساکن خیابان مصلی، بیشتر اوقات ترجیح می‌دهد فقط از اینجا عبور کند و کودک خود را برای بازی به داخل آن نبرد. او می‌گوید: بوستان از نظر موقعیت خیلی خوب است. همین که اول خیابان قرار گرفته است، می‌توانست جای خوبی برای بچه‌ها باشد، اما امنیتش مناسب نیست. من خودم بچه‌ام را اینجا برای بازی نمی‌آورم. کمی مکث می‌کند و ادامه می‌دهد: عصرها وضعیت بدتر هم می‌شود. گاهی معتادها را می‌بینیم که گوشه‌ای نشسته‌اند و حتی جلو چشم مردم مواد مصرف می‌کنند.

از او درباره سرقت‌هایی که اهالی از آن گلایه دارند، می‌پرسم. می‌گوید که بارها شنیده است که این‌جا رهگذران مورد زورگیری و سرقت قرار گرفته‌اند.

پای کار میزبانی از زائران رضوی

عطائی، هم‌زمان با دهه پایانی ماه صفر و حضور زائران پیاده در مشهدالرضا^(ع)، شهرداری منطقه ۶ با آماده‌سازی ظرفیت‌های اسکان، پذیرایی، خدمات پزشکی و نظافت شهری، بخشی از مسئولیت میزبانی از زائران حضرت علی بن موسی الرضا^(ع) را بر عهده گرفت.



ظرفیت اسکان شبانه‌روزی

۲ هزار نفر زائر



سالن‌های اسکان زائران

رجا، شهید باهنر و شهید شیرودی



خدمات پزشکی ارائه‌شده

۴۵۰ زائر از سوی تیم دوام ثامن



پذیرایی با مشارکت خیران

۳ هزار نفر زائر در وعده‌های ناهار و شام



اقدامات شهرداری

پاک‌سازی حاشیه بولوار مصلی به‌عنوان مسیر پیاده‌روی زائران، استقرار ۷۰ سازه جمع‌آوری زباله در مسیر تشریف، آماده‌سازی چشمه‌های سرویس بهداشتی

روایت کارگاه چین کشی یحیی ضیایی و شاگردانش در محله شهید باهنر که تاروپود فرش های دست باف را هنرمندانه منظم می کنند



تعمیرات زیر پوست فرش

سحر نیکو عقیده انخ های رنگارنگ آویزان، در نسیم بی جان پنکه می رقصند. نوای آرام موسیقی سنتی از رادیو قدیمی گوشه دیوار به گوش می رسد و لابه لای ضرباهنگ چکش ها گم می شود. اعضای کارگاه روی تخته چوبی نشسته اند و در حال چکش زدن به میخ و چین کشی فرش زیر پایشان هستند. دیدن این کارگاه کوچک میان کوچه پس کوچه های سیمانی خیابان شهید درکی محله شهرک شهید باهنر، شبیه رؤیایی کوتاه و زیباست. یحیی ضیایی صاحب این کارگاه کوچک است؛ یکی از چین کش های پرسابقه مشهد که در سکوت و بی خبری هر روز، رج به رج هنرش را خرج فرش های دست باف می کند. هنری که از پدرش به ارث برده و برای خیلی ها ناشناخته است. دیگر اعضای کارگاه هم هنرمندان گمنام این خطه هستند و عنصر مشترک زندگی این چند نفر همین هنر کمتر شناخته شده است. هرکدامشان با کوله باری از تجربه حالا به این نقطه رسیده اند، به این کارگاه کوچک سی متری. نجشان عظیم است و تنها ابزارشان که دل به آن بسته اند، همین هنری است که سال ها مشغول آن بوده اند.



چشم آموزش دیده

حالا یحیی آن قدر چشمش به فرش و رج هایش عادت کرده که برای پیدا کردن ناهماهنگی هادیگر نیازی به متر ندارد. کافی است فرش را روی تخته پهن کنند؛ نگاهی سریع به آن می اندازد و می تواند بگوید ایراد کجاست. انگار چشم هایش سال ها است با نقش و رج و تار و پود فرش تمرین کرده اند. می خواهیم بدانیم این چشم آموزش دیده و این همه تجربه از کجا آمده است. یحیی درباره سال های کودکی اش می گوید: پدرم، عباس علی ضیایی، اولین کسی بود که از این منطقه وارد این کار شد. کشاورزی می کرد، اما علاقه اش به فرش باعث شد در هجده سالگی کار کشاورزی را کنار بگذارد و برود بازار فرش مشهد شاگردی کند. بعد از مدتی خودش استادکار شد. من هم که کمی بزرگ تر شدم، همراهش می رفتم.

او پس از چند ضربه چکش روایت خاطره را از سر می گیرد: «با اتوبوس می رفتیم و ایستگاه نزدیک حرم پیاده می شدیم. هنوز خیلی از تصویرهای آن روزها یادم مانده؛ آن همه رنگ و نقش و فرش جلو چشمم بود. بازار فرش آن موقع برویایی داشت و خیلی شلوغ بود. بیشتر کسبه قالی باف و رفوگر بودند. چین کش ها چند نفر بیشتر نبودند که پدرم هم یکی از آن ها شد. من هم کم کم کنار پدرم یاد گرفتم. آن موقع ابزار کارمان فقط آب و چکش بود و کار سخت تر از امروز انجام می شد. حالا دقه هم داریم و کار کمی فرق کرده است.»

سال های کودکی یحیی، در رفت و آمد میان خانه و بازار فرش گذشته است؛ کنار پدری که خودش راه تازه ای را انتخاب کرده و پسرش را هم با خود به این مسیر آورده بود. او می گوید: آن روزها چین کشی چندان شناخته شده نبود. نه اینکه ناهماهنگی در فرش وجود نداشته باشد؛ حساسیت آدم ها به آن کمتر بود. خیلی ها تفاوت های میلی متری نقش ها و رج ها را نمی دیدند یا آن قدر برایشان مهم نبود که بخواهند به فکر اصلاحش بیفتند. به مرور زمان اما نگاه ها دقیق تر شد و آدم ها بیشتر به جزئیات فرش های دست باف حساس شدند.

«چین کشی» رفونیست!

همه مشغول کارند. میان دارهای قالی لوله شده ای که تا سقف بالا رفته اند، نشسته اند و هرکدام سرگرم کار خودشان هستند؛ تصویری که از رونق این کارگاه کوچک سی متری خبر می دهد. یحیی ضیایی می گوید: چند سالی است کارمان بیشتر شناخته شده؛ شاید چون خود این هنر هم کم کم دارد از سایه بیرون می آید. تا همین چند سال پیش، خیلی ها چین کشی را با رفوگری فرش یکی می دانستند. از او می پرسیم چین کشی دقیقا چه فرقی با رفو دارد. با صدای محکم و اعتماد به نفسی که از سال ها کار و تجربه می آید، شروع می کند به توضیح دادن و می گوید: وقتی یک فرش دست باف بافته می شود، همه چیز همیشه دقیق و یکدست پیش نمی رود. ممکن است چند قالی باف پای یک فرش بنشینند و یکی دقه را محکم تر بزنند و دیگری آرام تر. ممکن است اندازه گیری ها دقیق از آب در نیاید؛ مثلاً یک گل با گل قرینه اش در سمت دیگر فرش، حتی به اندازه چند میلی متر تفاوت داشته باشد. گاهی هم ناهماهنگی از همان چله کشی شروع می شود؛ یکی چله را یکدست می کشد و دیگری نه.

همین تفاوت های کوچک، در نهایت خودش را روی تمام فرش نشان می دهد. چین کش باید این ناهماهنگی ها را پیدا کند و دوباره نظم را به فرش برگرداند؛ کاری که شاید در نگاه اول ساده به نظر برسد، اما دقت و حوصله زیادی می خواهد.

از او می پرسیم چطور این کار را انجام می دهد و تازه آن وقت می فهمیم بخش سخت ماجرا کجاست. او می گوید: تمام اعصاب و حواس باید درگیر کار باشد. باید آرام و با ضربه های حساب شده، با دقه و چکش، به قسمت های ناهماهنگ فرش ضربه بزنن تا فاصله ای میان رج ها ایجاد شود و بعد دوباره رج ها را محکم و منظم کنی.

کار اما همیشه از همان جایی که ایراد دیده می شود، شروع نمی شود؛ گاهی برای اصلاح یک گل در یک سمت فرش، باید از سمت دیگر دست به کار شویم و قدم به قدم ناهماهنگی را اصلاح کنیم. همین است که چین کشی را به کاری زمان بر و ظریف تبدیل می کند؛ کاری که کوچک ترین بی دقتی در آن می تواند نظم یک فرش بزرگ را به هم بزند.



هرچه نقش‌ها ریزتر، کار سخت‌تر

اما بازار فرش مشهد دیگر رونق سال‌های گذشته را ندارد. یحیی می‌گوید افزایش اجاره‌ها، بازار را کم‌رمق کرده و خیلی از آدم‌هایی که روزی در آن رفت‌وآمد داشتند، حالا دیگر آنجا نیستند. خودش و پدرش از سال ۱۳۶۹ در بازار فرش کار کرده‌اند، تا اینکه پدر در سال ۱۳۹۰ دست از کار کشید و یحیی تصمیم گرفت کارگاهش را همین‌جا، کنار خانه‌اش راه بیندازد. حالا چهار نفر در این کارگاه مشغول‌اند؛ دو پسر نوجوان یحیی هم‌بینشان هستند و آرام آرام این هنر قدیمی را از پدر یاد می‌گیرند.

نگاهم را دور کارگاه می‌چرخانم. فرش‌های لوله‌شده گوشه و کنار کارگاه را پر کرده‌اند؛ آن قدر که به نظر می‌رسد سفارش‌ها همیشه همین قدر زیادند. اما یحیی می‌گوید: این طور نبوده است و مشتری‌ها کم پیدایشان کرده‌اند؛ «حالا شاید در تمام مشهد فقط حدود ۱۰۰ چین‌کش مشغول این کار باشند؛ شغلی تخصصی که حتی همین تعداد اندک هم آن قدر سفارش ندارند که همیشه دستشان بند باشد. خیلی‌ها هم در طول این سال‌ها، کار را رها کرده و سراغ شغل‌های دیگری رفته‌اند.»

خود یحیی هم بارها به رفتن از این کار فکر کرده است. او می‌گوید: سال ۱۳۸۹، وقتی تحریم‌ها زیاد شد، کارمان به شدت تحت تأثیر قرار گرفت و کارگاه تقریباً خوابید. خیلی‌ها همان موقع کارشان را عوض کردند و رفتند سراغ شغل‌های دیگر. من هم به رفتن فکر کردم، ولی عشقم همین کار است و کار دیگری بلد نیستم.

شاید همین علاقه است که باعث شده امروز فرش‌ها از شهرهای مختلف راهی این کارگاه کوچک شوند. از نیشابور و سبزوار و اسفراین گرفته تا شیراز و قم؛ فرش‌ها مسافت‌های طولانی را طی می‌کنند تا به دست چین‌کش‌های اینجابر سبند و دوباره بارج‌هایی منظم تر راهی خانه صاحبانشان شوند. می‌پرسم هر فرش چقدر زمان می‌برد تا چین‌کشی شود. جوابش یک عدد مشخص نیست؛ «ممکن است چند روز تا چند ماه

طول بکشد. همه چیز به نوع فرش و میزان ناهماهنگی‌هایش بستگی دارد. هرچه نقش‌ها ریزتر باشند، چله‌ها ظریف‌تر و بافت پیچیده‌تر باشد، کار هم سخت‌تر و زمان‌برتر می‌شود.» اما درست همین‌جا، لحن یحیی عوض می‌شود. چون سختی کار در فرش‌های ظریف و پرنقش را بیشتر دوست دارد. اومی‌گوید: عاشق فرش‌هایی هستم که نقش‌های ریز دارند؛ چون به نظرم هنرمندانه‌ترند. یکی از محبوب‌ترین فرش‌ها برایم «سپهداری سامورات» است؛ فرش‌ی با نقش و جزئیات بسیار زیاد که شاید بافتنش حدود پنج سال زمان ببرد و چین‌کشی‌اش هم چند ماه طول بکشد.

حالا چند سالی می‌شود که یحیی نمونه‌ای از این فرش گران‌قیمت را ندیده است؛ نه به این دلیل که فراموش شده، بلکه شاید چون بافتن چنین فرش‌ی دیگر برای خیلی‌ها آن قدرها هم صرفه اقتصادی ندارد.

از دست‌های پینه‌بسته تار به‌های خسته

یحیی در همه این سال‌ها، حدود پنجاه نفر را برای این کار آموزش داده است و حالا خودش از استادان این رشته در مشهد به حساب می‌آید. اومی‌گوید: به لطف خداداد آمد کار بد نیست و کارگاه هم رونق دارد. اما در سال‌هایی که تورم هر روز شکل تازه‌ای به زندگی آدم‌ها می‌دهد، حاصل چند دهه کار برایم چیزی بیشتر از یک خانه و یک ماشین نشده است. بایبخت تلخی ادامه می‌دهد: آدم‌های این کار همه قشر ضعیف هستند. فرش‌های دست‌باف و قیمتی‌راما چین‌کشی می‌کنیم که برسد دست صاحبان ثروتمند.

حرفش که تمام می‌شود، به دست‌های پینه‌بسته خودش و بعد به فرش‌های اطراف نگاه می‌کنم. این هنر فقط سخت و زمان‌بر نیست؛ تن آدم را هم بی‌نصیب نمی‌گذارد. یحیی می‌گوید خیلی از کسانی که سال‌ها در این کار بوده‌اند، با مشکلات تنفسی و ریه‌ای روبه‌رو شده‌اند. پرزهای فرش مدام در هوا پخش می‌شوند و بخشی از آن‌ها وارد دهان و ریه می‌شود. باین حال، انگار سختی کار نتوانسته است علاقه‌شان را از بین ببرد.

کشاورزی که هنرمند شد

محسن رضائی، حدود ۱۰ سال است کنار یحیی کار می‌کند. قبل از آن کشاورز بوده، اما حدود سی سالگی وقتی با چین‌کشی آشنا می‌شود، مسیر زندگی‌اش تغییر می‌کند. اومی‌گوید: این کار را بیشتر از کشاورزی دوست دارم. به نظرم یک کار هنری است. آقای یحیی تک‌تک جزئیاتش را به من یاد داد و من هم خوشم آمد.



هنری که به ارث می‌رسد

آن طرف‌تر، دو نوجوان مشغول کارند؛ مبین و متین پسران نوجوانان آقای یحیی که از کودکی کنار دست پدرشان نشسته‌اند و قدم به قدم این کار را یاد گرفته‌اند. برای آن‌ها کارگاه فقط محل کار پدر نیست؛ بخشی از خاطرات کودکی‌شان همین‌جا، میان قالی‌ها و صدای چکش‌ها شکل گرفته است.

البته یاد گرفتن این کار برایشان از همان ابتدایی در درس نبوده. اشتباه و خراب‌کاری هم کم نداشته‌اند. گاهی یک بی‌دقتی کوچک باعث می‌شود بخشی از کاری که انجام داده‌اند دوباره از اول اصلاح شود؛ یعنی زمانی که باید صرف یک قسمت می‌شده، دوباره می‌شود. متین حالا آن قدر با این کار خو گرفته که آینده‌اش را هم دور از آن نمی‌بیند. می‌خواهد راه پدرش را ادامه دهد و مثل او در این کار استاد شود.



خانه آخر؛ آرایشگاه فرش

اما مسیر فرش در این کارگاه به چین‌کشی ختم نمی‌شود. بعد از اینکه فرش روی تخته پهن می‌شود و ناهماهنگی‌هایش اصلاح می‌شود، راهی کارگاه کناری می‌شود؛ جایی که مرحله پرداخت انجام می‌شود. صاحب این کارگاه هم یحیی ضیایی است و تنها یک نفر در آن مشغول کار است؛ علی اصغر اسداللهی، متولد ۱۳۴۹، مسن‌ترین عضو این جمع و یکی از باتجربه‌ترین افراد کارگاه. آقای اصغر حدود سی سال در بازار فرش کار کرده و حالا پنج سالی می‌شود که اینجا مشغول است. فرش را روی تخته پهن می‌کند، دستگاه را در دست می‌گیرد و آرام روی سطح آن حرکت می‌دهد. خودش کارش را به کاریک آرایشگر تشبیه می‌کند؛ «من مثل آرایشگرم. پرز و پشم اضافه قالی را با این دستگاه می‌گیرم.»

اما این آرایش، آن قدرها هم که از دور به نظر می‌رسد، ساده نیست. دستگاه باید بازوی به‌ای دقیق روی فرش حرکت کند. کوچک‌ترین اشتباه می‌تواند به جای مرتب کردن پرزها، به بافت فرش آسیب بزند و آن را نازک و به اصطلاح توری کند؛ اتفاقی که می‌تواند زحمت بافنده،

چین‌کش و پرداخت کار را در یک لحظه از بین ببرد. فرش اما بعد از عبور از دست این آدم‌ها، آماده رفتن است؛ فرش‌ی که شاید صاحبش تنها نتیجه نهایی را ببیند، نقش‌های تمیز و مرتب و سطح یکدستش را، بی‌آنکه بداند پیش از رسیدن به خانه او، چند دست با دقت روی تار و پودش کار کرده‌اند.



روایت محمد خواجه از خاطرات ۴ دهه زندگی در محله های سجادیه، رضاییه و مهدی آباد

رد پدربزرگ در خاطرات شیرین



ایستگاه اول

محمد عطائی | محمد خواجه متولد محله سجادیه است؛ محله ای که ۹ سال نخست زندگی اش را در آن گذرانده و بعد تر به دلیل شغل پدرش، که شاطر نانوايي بربری محله رضاییه بوده، همراه خانواده به این محله آمده است. با این حال، بخش مهمی از خاطرات کودکی و نوجوانی او در محله مهدی آباد و حوالی خانه پدربزرگش شکل گرفته است. حالا بعد از چهار دهه، کوچه ها و معابر این سه محله برای خواجه فقط نشانی از یک مکان نیستند؛ هر کدام گوشه ای از گذشته و خاطرات تلخ و شیرین او را در خود دارند. برای شنیدن این خاطرات، یک نیم روز را همراه او در محله های سجادیه، رضاییه و مهدی آباد گذرانیم؛ از کوچه های رضاییه تا قبرستان روستای شهرآباد، جایی که یکی از دوستان و بزرگان محله در آن آرام گرفته است.

ایستگاه دوم

بهترین دوران کودکی ام در محله مهدی آباد و حوالی خانه پدربزرگم گذشت. پدربزرگم، مرحوم غلامرضا صوری کریم آباد، میرزا بود و زمین های کشاورزی زیادی داشت. گاهی شب ها برای آب گرفتن زمین های کشاورزی همراه او می رفتم. می گفت: «اگر ترسیدی بگو بسم الله الرحمن الرحيم».

ایستگاه سوم

مرحوم علی اکبر محمدی یکی از بزرگ ترهای محله رضاییه بود. بین مردم به «اکبر گل» معروف بود. اما کسی جرئت نمی کرد این لقب را جلو خودش به زبان بیاورد. تنها بچه ای که او را این طور صدا می زد و کتک نمی خورد، من بودم! خیلی دوستم داشت و همیشه من را با بچه های دیگر محله کشتی می انداخت.

ایستگاه چهارم

ایستگاه پنجم

روز دامادی من دقیقا ۸ آبان سال ۱۳۸۸ بود. مصادف با سالروز تولد ولی نعمتمان امام رضا (ع). مجلس در خانه پدری ام بود و با توجه به باورهای خانواده، زیاد شاد برگزار نمی شد. از طرفی بچه محل ها انتظار داشتند دعوت بشوند و خوش بگذرانند. برای همین مجلس دیگری در کوچه پشتی و منزل احمد نعیمی گرفتیم. مجبور بودم دائم از این مجلس به آن یکی بروم و در هر دو حضور داشته باشم.

ایستگاه ششم

سال اول راهنمایی را دو بار درس خواندم؛ چون همان سال دچار ضربه مغزی شدم. دوستم به شوخی بالگرد زیر پایم زد و با سر روی زمین افتادم. تا عصر سالم بدم و دو حالت تهوع داشتم. بعد از اینکه به بیمارستان امدادی رفتیم، مشخص شد سرم شکسته و ضربه مغزی شده ام. حدود شش ماه نتوانستم به مدرسه بروم.

سال ۱۳۸۸ شاگرد همسایه مان، محمد کیانی، بودم. اوستا محمد بیّا، شاگرد دیگری هم داشت به نام «محمد علی» که خیلی از زیر کار درمی رفت. از طرف دیگر، اوستا محمد از باد مغان متنفر بود. یک روز برای اینکه محمد علی را اذیت کنم، دو باد مغان زیر ملات گذاشتم و سطل را به دست او دادم. وقتی اوستا محمد باد مغان ها را دید، حساسی او را تنبیه کرد.



روایت میزبانی محمدتقی ضیایی از زائرانی که اتفاقی، مهمان خانه‌اش شدند

دوستی در این سوی ایران

مکانیک‌های محله که او را از سال‌ها قبل می‌شناخت، زنگ زد. مکانیک‌کار خیر محله هم بدون چشمداشت چند دقیقه بعد خودش را رساند و بعد از بررسی، مشخص شد مشکل بایک تعمیر کوچک حل نمی‌شود و خودرو باید بعداً فرصت تعمیر شود. آقا محمدتقی این خانواده را به خانه‌ای که از قبل برای اسکان زائران آماده کرده بودند دعوت کرد و آن شب، حدود ساعت ۱۱:۳۰ کار موکب که تمام شد، ضیایی خودش سوار ماشین شد و خانواده پنج نفره را به خانه پدری‌اش در محله چهنوبرد.

● شکل‌گیری یک رفاقت تازه

برای خانواده ضیایی، مهمان کردن زائر فقط به بازکردن در خانه و فراهم کردن یک جای خواب خلاصه نمی‌شد. صبحانه و ناهار و شام هم پای خودشان بود. همین شد که خانواده تبریزی، به جای چند شب اقامت در خانه‌ای ناآشنا، کم‌کم در جمع خانواده ضیایی جا افتادند.

او از آن روزها این طور یاد می‌کند: صبح که بیدار می‌شدم باهم صبحانه می‌خوردیم، حرف می‌زدیم و خوش و بش می‌کردیم و تا شب این ارتباط خوب ادامه داشت.

در این میان، محمدتقی ضیایی پیگیر تعمیر ماشین هم بود: «به آن‌ها گفتم شما کاری به تعمیر خودرو نداشته باشید و با خیال راحت بروید زیارت کنید.» چند روز بعد، خودرو تعمیر و آماده شد و نوبت خدا حافظی رسید.

این اتفاقات در نهایت، دو خانواده را از دو شهر دور به هم نزدیک کرد.

می‌کنند، جای می‌ریزند و....

سه سال پیش، یکی از همین شب‌ها، میان شلوغی خیابان، چشم محمدتقی ضیایی به خانواده‌ای افتاد که کمی آن طرف‌تر، کنار ماشینشان نشسته بودند. از ظاهرشان معلوم بود تازه به مشهد رسیده‌اند. ضیایی جلوفت تابیند چه اتفاقی افتاده است: «چند کلمه که صحبت کردیم، گفتند تازه رسیده‌اند و چند دقیقه پس از ورود به شهر، ماشینشان خراب شده است. این خانواده بایک پژو ۴۰۵ قدیمی از تبریز راه افتاده بودند و حالا درست روبه‌روی موکب، سفرشان متوقف شده بود. پدر خانواده کاپوت خودرو را بالا زده بود و هرچه تلاش می‌کرد، روشن نمی‌شد.»

محمدتقی ضیایی همان جا تلفن را برداشت و به یکی از

سحر نیکو عقیده چهار ساله می‌شود که خانه پدری محمدتقی ضیایی، در محله چهنو، در روزهای حضور زائران امام رضا^(ع) حال و هوای دیگری پیدا می‌کند: خانه‌ای که روزگاری فقط محل رفت و آمد اعضای خانواده بود، حالا درهایش به روی زائرانی باز می‌شود که از شهرهای دور و نزدیک برای زیارت به مشهد می‌آیند. این رسم زیبا از چهار سال پیش، باتصمیم آقا محمدتقی و همسرش شکل گرفت.

او خودش صاحب یک اغذیه‌فروشی در همین محله است، اما روزهایی که زائران بیشتری به مشهد می‌آیند، کرکره مغازه را پایین می‌کشد تا صبح‌ها پای کار زائران خانه‌اش باشد و شب‌ها هم راهی موکب هیئت عاشقان حضرت ولی عصر^(عج) در محله‌اش شود.

در این چهار سال، خاطره‌های بسیاری در ذهن آقا محمدتقی مانده است: از زائرانی که برای نخستین بار مهمان خانه‌شان شدند تا خانواده‌هایی که چند روز اقامتشان، به دوستی و خاطره‌ای ماندگار تبدیل شده است. یکی از این خاطره‌ها، به خانواده‌ای تبریزی برمی‌گردد.

● از کار افتادن پژو تبریزی‌ها

دهه آخر صفر که می‌رسد، خیابان مصلی برای اعضای موکب هیئت عاشقان حضرت ولی عصر^(عج) به یکی از شلوغ‌ترین خیابان‌ها تبدیل می‌شود. هر سال موکب را در ابتدای خیابان برپا می‌کنند و بعد از نماز، هر کدام از اعضای هیئت خودشان را به موکب می‌رسانند، استکان‌ها را آماده



مراسم عزاداری رحلت پیامبر اعظم^(ص) و شهادت امام رضا^(ع) در محله شهید آوینی برگزار شد

۳ شب همدلی در کتابخانه رسالت



عیدگاه

می‌خوانم و میهمانان تشویق می‌کنند، احساس می‌کنم اعتماد به نفسم بیشتر می‌شود.

● عزاداری همراه با آگاهی بخشی

چند اتاق کتابخانه برای حضور بانوان آماده شده است. در یکی از اتاق‌ها، دختران خردسال خیلی آرام مشغول بازی هستند و در کنار آن‌ها مادران و دیگر بانوان، مراسم رانیا می‌کنند. فاطمه مظفری، بانوی جوان، همراه مادر و خواهر کوچکش در این مراسم شرکت کرده است. او این مجلس را «عالی و مفهومی» توصیف می‌کند و می‌گوید: اگر سخنرانی‌ها با دقت شنیده شوند، می‌توان از نکات کاربردی آن‌ها در زندگی استفاده کرد.

الهام بهره‌مند، معلم محله نیز همراه مادر و فرزندش در مراسم حضور دارد. او معتقد است: چنین مجالسی موجب هم‌گرایی و دورهم جمع شدن مردم می‌شود و برای نسل جوان نیز فرصتی است تا درباره موضوعاتی که شاید شناخت کافی از آن‌ها ندارند، آگاهی بیشتری پیدا کنند.

والمسلمین محمد سرور جوادی درباره حیات اجتماعی و فرهنگی جامعه و تأثیر مباحث مذهبی بر آن صحبت می‌کند. او می‌گوید: حضور مردم در تکیه‌خانه‌ها و مراسم مذهبی یکی از عوامل مهم ایجاد اتحاد و همبستگی در جامعه و مانع اختلاف و تفرقه است.

● نوجوانان، میزبانان مجلس عزاداری

کمی از آغاز مجلس گذشته و ظرفیت کتابخانه پر شده است. در میان جمعیت، حضور پررنگ نوجوانان محله بیشتر به چشم می‌آید. بخشی از مسئولیت پذیرایی از عزاداران و اجرای شعرخوانی مذهبی به چند نفر از نوجوانان سپرده شده است تا آن‌ها نیز در برگزاری آیین‌های مذهبی نقش داشته باشند و تجربه مشارکت در چنین برنامه‌هایی را به دست آورند. حجت الاسلام والمسلمین علی اعتمادی هزاره، مسئول کتابخانه، درباره این رویکرد می‌گوید: ما وظیفه داریم نسل جوان را برای آینده تشویق و آماده کنیم. به ویژه در گلشهر که محدوده‌ای در حاشیه شهر است و افراد فرصت کمی برای نشان دادن استعداد خود دارند.

امیرمحمد ابراهیمی یکی از همین نوجوان‌هاست که با ذوقی در نگاهش و لحنی گرم، گلچینی از اشعار مذهبی را برای حاضران می‌خواند. چند کلمه با او صحبت می‌کنم و می‌گوید: وقتی شعر

مرضیه میرزاپور ابوی حلوی سرخ در حیات کتابخانه رسالت محله شهید آوینی پیچیده است. مهمانان یکی یکی و با هر سن و سالی وارد می‌شوند و کنار هم روی قالی‌های پهن شده می‌نشینند. فضای کتابخانه حال و هوایی مذهبی دارد. کتابخانه رسالت، مثل خانه‌های قدیمی، هنوز هم در دل دیوارهایش چند طاقچه دارد که کتاب‌های مرتب روی آن‌ها کنار هم چیده شده‌اند. در یک گوشه منبری قرار گرفته و در گوشه‌ای دیگر، میزی ساده برای سخنرانان و چند صندوق برای افراد سالخورده و کسانی که کسالتی دارند، دیده می‌شود.

کتابخانه عمومی رسالت، آخر هفته گذشته، به مدت سه شب میزبان اهالی محله در مراسم عزاداری رحلت پیامبر اعظم^(ص) و شهادت امام رضا^(ع) بود: مجلسی که تلاش می‌کرد در کنار سوگواری، فرصتی برای گفت‌وگو درباره پیام‌های اجتماعی و فرهنگی سیره پیامبر^(ص) و نقش آیین‌های مذهبی در پیوند میان مردم فراهم کند.

● مجلسی برای همه

از همان ابتدای ورود، ترکیب مهمانان نشان می‌دهد که اینجا تفاوتی میان سن و سال و پیشینه افراد وجود ندارد. اهالی محله از گروه‌های مختلف کنار یکدیگر نشسته‌اند و به سخنرانی و برنامه‌های مذهبی گوش می‌دهند. در ابتدای برنامه، حجت الاسلام

چهنو، مصلی، کارمندان اول، کارمندان دوم، شهید آقامصطفی خمینی، شیرین، امیرآباد، شهید معقول، کشاورز، پورسینا، اروند، انصار، شهید باهنر، شهید بسکابادی، شهید شیروودی، شهید رستمی، کوی ۲۲ بهمن، کنه بیست، شهید رجایی

مهدی آباد، رضائیه، سجادیه، حسین آباد، مهرآباد، امیرالمؤمنین (ع)، نیزه، شهید آوینی، ثامن، کوی سلمان، جلالیه

محلات منطقه ۵

روایت خدمت

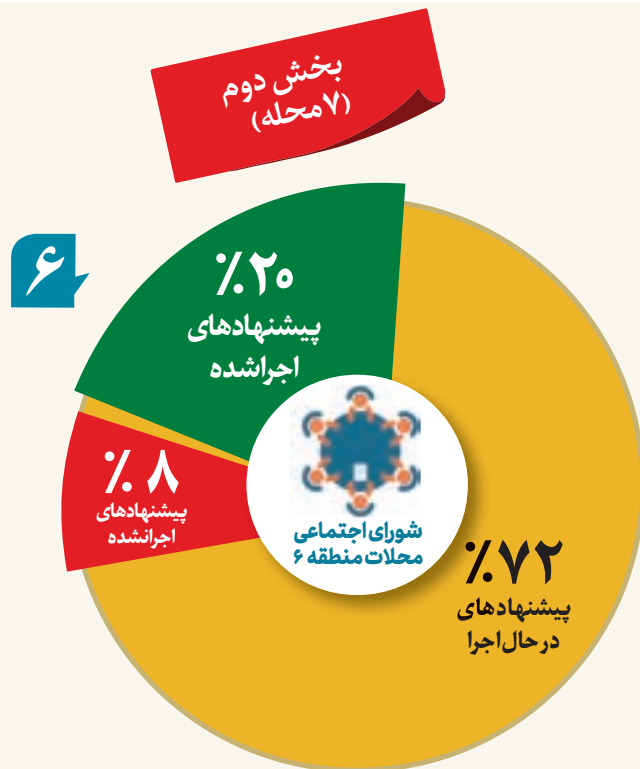
گزارش عملکرد شورای اجتماعی محلات منطقه ۶ (شش ماهه دوم ۱۴۰۴)

گستره خدمت: ۱۷ محله

بازوهای اجرایی: ۱۸۵ عضو منتخب مردم در شورای اجتماعی محلات

خروجی جلسات: ۱۲۶ پیشنهاد

منتخبی از پیشنهادهای اجرا شده و در حال اجرا در شورای اجتماعی محلات منطقه ۶:



محله کارمندان اول

- پوشاندن جوی آب در معبر سرخس ۹
- برگزاری کلاس های مشاوره در مساجد
- برگزاری کارگروه های دانش افزایی ویژه تشکل های بانوان وائمه جماعت

محله کشاورز

- جمع آوری نخاله های کوچه حر ۳۱
- لای روبی جوی آب کوچه حر ۱۳
- نظارت بر واحدهای صنفی عرضه مواد غذایی
- پیگیری برخورد با واحدهای صنفی متخلف (فروش مواد فاسد شده)
- افزودن ایستگاه اتوبوس به انتهای کوچه حر ۱۹
- برگزاری کلاس های مشاوره در مساجد
- برگزاری کارگروه های دانش افزایی ویژه تشکل های بانوان وائمه جماعت

محله شهید باهنر

- شناسایی دانش آموزان بازمانده از تحصیل پایه اول
- مرمت آسفالت کوچه شهید ظفری ۱۹
- مرمت آسفالت کوچه شهید بسکابادی ۱۰
- مرمت آسفالت کوچه رودکی ۱۵
- مرمت آسفالت کوچه حر ۸۴
- برگزاری کارگروه های دانش افزایی ویژه تشکل های بانوان وائمه جماعت

محله کنه بیست

- پیگیری اجرای شبکه فاضلاب
- نصب نیمکت در حاشیه خیابان حر
- پیگیری رفع مشکلات طرح اگو
- برگزاری کلاس های مشاوره در مساجد
- برگزاری کارگروه های دانش افزایی ویژه تشکل های بانوان وائمه جماعت

محله شهید معقول

- برگزاری کلاس های مشاوره در مساجد
- برگزاری برنامه دانش افزایی ویژه تشکل های بانوان وائمه جماعت
- اجرای طرح ترنم زندگی
- اجرای طرح مهرورزی
- اجرای طرح مغز بادام

محله کوی ۲۲ بهمن

- پیاده روسازی حدفاصل چهارراه اول رستمی ۵۴ تا شهرک شهید بهشتی
- اجرای طرح ترنم زندگی
- اجرای طرح مهرورزی
- اجرای طرح مغز بادام

محله شیروودی

- جمع آوری گاری زباله نبش کوچه مصلی ۷
- افزایش گشت در اطراف مدارس دخترانه
- برگزاری کلاس های مشاوره در مساجد
- برگزاری برنامه دانش افزایی ویژه تشکل های بانوان وائمه جماعت